بررسي تطبيقي جانشيني و وصايت در قرآن و عهدين

مطالعه تاريخ اديان، بيانگر اين حقيقت است كه تمام انبياي بزرگ الاهي، داراي جانشين بزرگ بوده اند؛ همان هايی كه با تبيين و تفسير آموزههاي وحيانيِ انبيا و عمل به سيره ايشان، دين خدا را زنده نگه داشتند و به استمرار آن كمك كردند. در كتب مقدسِ يهوديان، مسيحيان و مسلمانان (ادياني كه خود را دين توحيدي مي نامند) از اوصيايي سخن آمده است كه برگزيده خداوند بوده اند و انبيا آنها را تعيين مي کرده اند. انبيا اعتراف داشتند كه راه آنان كامل نخواهد شد مگر اينكه مردم، تابع وصيِ آنان باشند. از اين رو شناخت، نحوه انتخاب و انتصاب و نقش اين اوصيا در ترويج و تكميل دين، موضوعي بس مهم است كه تبيين آن به فهم ما در شناخت دينِ حق، كمك فراوانی مينمايد. اين مقاله درصدد معرفي و تبيين جايگاه اوصيا و در پي آن، معرفي برترين و كاملترين وصي است و سعی می نماید نيازمندي كامل ترين دين و كاملترين نبي را به كاملترين وصي اثبات نمايد.

طرفداري شيعه از امام علي(ع) صرفاً دفاع از شخص او نيست؛ بلكه دفاع از شخصیت او و جايگاه وصايت است؛ جايگاهي كه هرگونه خللی در آن ميتواند به رخنهاي بزرگ در دين تبديل شود و آن را از مسير حق خارج سازد. شيعه معتقد است تعيين شخص وصی، از جانب خداوند سبحان است كه انبيا آن را به مردم اعلام مي کنند؛ از اين رو براي اثبات الاهي بودن اين جايگاه، به ويژه وصايت نبي خاتم(ص)، علاوه بر قرآن، به تورات، صحف، عهد عتيق و اناجيل اربعه نيز استناد شده است. گرچه در وحياني بودن كتاب مقدس، بحث فراوانی وجود دارد و ما هرگز آن را مانند قرآن، وحي نميدانيم، به جهت اعتقاد جمعيت بسياري در جهان به وحیانی بودن آن، احترام به اين كتاب و تأييد برخي مطالب آن از جانب قرآن و منابع اسلامي، ما نيز سعي نمودهايم با نگاه به عهدين و قرآن، ابتدا به بحث وصايت در سيره انبيا و سپس وصايت در سيره نبي اكرم(ص) بپردازیم و در پایان، حقانيت وصايت حضرت علي(ع) را نتیجه بگیریم.

نکته دیگر اینکه شريعت انبيا با هم تفاوت دارد؛ اما دين نزد همه آنها يكي است. ما ديني به نام نوحيت، ابراهيميت، موسويت ، عيسويت و يا محمديت نداريم و براساس تصريح قرآن «ان اَلدّين عِندَ الله الاسلام.» (آل عمران، 19) يعني دين از آدم تا خاتم و از خاتم تا قيامت فقط يك دين است و آن اسلام و تسليم شدن در برابر خداست كه بر سه اصل توحيد، نبوت و معاد استوار است. به مقتضاي رشد جامعه انساني و مدني شدن انسان، قوانين اين دين كامل تر ميشد تا زمان نبي اكرم(ص) كه جامعه بشري به بلوغ اجتماعي رسيد و شريعت خداوند كامل شد و اسلام، نام رسمي دين خدا شد. انبيا و مؤمنان از آدم تا خاتم، همگی مسلمان (تسليم حق) بودند و اين معناي لغوي، در زمان نبي اكرم(ص) و پس از واقعه غدير به معنايي اصطلاحي تبديل شد و اسلام، نام دين خدا شد. (مائده، 3) اشاره قرآن به اينكه حضرت ابراهيم حنيف و مسلمان بود (بقره 135؛ آل عمران، 67 و 95) نیز در این فرایند، قابل توجیه است.

براساس اين ديدگاه به هر پیامبری كه به مقتضاي رشدِ اجتماعي بشر، مأمورِ آوردنِ شریعت خاص و قسمتي از دينِ الاهي می شد و دين را در مسير تكامل، يك مرحله به جلو می برد، پیامبر اولوالعزم و صاحب شريعت می گويند.

تا فراهم شدن شرايط اجتماعي جديد براي ارسال بقيه شريعت و ارسال پیامبر اولوالعزم ديگری، ساير انبيا موظف به تبليغ شريعت او بودند. بنابراين دين خداوند از بدو خلقت تا قيامت، يك دين است كه با اقتضاي رشد و مدنيت جامعه بشري، تكامل مي يابد. اين روش الاهي ادامه داشت تا زمان نبي اكرم(ص) كه چون جامعه بشري، اقتضاي قوانين اجتماعي و مدني اسلام را داشت، خداوند دين را كامل كرد.

نكته مهم و قابل بحث، اهميت وصي در كنار نبي است؛ تمام انبيايي كه مأمور بودند قسمتي از شريعتِ دين الاهي را بياورند، به علت درگيري با مسايل اجتماعي و احياي دين، كمتر موفق به ترويج و تفسير شريعت خود می شدند و اين مهم را به وصي خود واگذار می كردند. از اين رو نقش اوصيا در گسترش دين الاهي، بسيار پررنگ است.

بنابراين نه يهوديت و نه مسيحيت، دين مورد ادعاي حضرت موسي و عيسي نبوده اند و اساساً هيچ پیامبری دين خاصي نداشت و دين خدا از آدم تا خاتم بر سه محور توحيد، نبوت و معاد استوار و نام آن اسلام (تسليم در برابر خدا) بوده است و در زمان پيامبر خاتم، اين نام لغوي، نام اصطلاحيِ دين خدا شد و آيه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الاِسْلاَمَ دِيناً.» (مائده، 3) مبين همين نكته است.

درباره تعداد انبياي اولواالعزم نيز اختلاف است؛ اما مشهور، تعداد آن را پنج تن ميدانند؛ قرآن، نوح(ع)، ابراهيم(ع)، موسي(ع)، عيسي(ع) و پيامبر اكرم(ص) را پيامبران اولواالعزم ميداند (شوری، 12؛ احزاب، 7) كه خداوند از آنان عهد گرفته و دين را به وسیله آنها تشريع فرموده است. (طباطبایی، 1348: 90) اگر حضرت آدم را به عنوان نخستین پیامبر در نظر بگيريم - كه الفباي شريعت دين الاهي را بيان نمود - ميتوان مدعي شد اين شش ذات مقدس يقيناً دارای وصي بوده اند تا او به تفسير شريعت آنها بپردازند و بقيه انبيا نيز مبلغ شريعت ایشان بوده اند تا پیامبر اولواالعزم بعدي از جانب خداوند ارسال شود.

ما در اين مقاله به بحث وصایت این شش پیامبر، در دو قسمت - پنج پیامبر در قسمت نخست و پیامبر اسلام(ص) در قسمت دوم - می پردازيم و در نتيجه گيري، مواردي كه مبيّن ارزشهاي آخرين و كاملترين وصي الاهي هستند را بيان مي كنيم

**وصايت در سيره انبيای بزرگ پیش از اسلام**

همانگونه كه اشاره شد، در كنار هر نبيِّ اولوالعزمي، يك وصي نيز معرفي شده است تا دين او را از تحريفات و انحرافات اجتماعي پس از وي حفظ نمايد. اين امر، بين اديان ابراهيمي (يهوديت، مسيحيت و اسلام) مشترك است؛ يهوديان و مسيحيان بر اساس كتاب مقدس و مسلمانان بر اساس قرآن - با تأييد برخي مطالب كتاب مقدس و اصلاح برخي ديگر - اين امر را مي پذيرند. البته هر سه دین، نام اوصیا را به طور یکسان بیان کرده اند.

يادآوري اين نكته ضروري مي نمايد كه در فرهنگ اديان آسماني، سلسله اوصيا همان سلسله انبياي تبليغي است. ما نيز با مراجعه به كتاب مقدس و قرآن، به بحث وصايت در سيره انبيا مي پردازيم و وصايت را در پنج پیامبر بزرگ الاهی، یعنی حضرت آدم(ع)، حضرت نوح(ع)، حضرت ابراهيم(ع)، حضرت موسي(ع) و حضرت عيسي(ع) به اختصار بررسي ميكنيم.

[**وصايت شيث براي حضرت آدم(ع)**](https://imamali.wiki/content/2153/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D8%AA%D8%B7%D8%A8%D9%8A%D9%82%D9%8A-%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88-%D9%88%D8%B5%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86-%D9%88-%D8%B9%D9%87%D8%AF%D9%8A%D9%86#headerline1)

داستان خلقت آدم و حوا، تخلف آنها از امر خدا، هبوط آنان به زمين، تولد هابيل و قابيل، مرگ هابيل به دست قابيل، تولد شيث و جانشيني او براي حضرت آدم، همگي از موارد مشترك در كتاب مقدس و قرآن مي باشند که البته در مواردي، نقل داستانها متفاوت مي باشد. نگاه قرآن نگاهي محترمانه به خداوند، آدم و حوا مي باشد، اما در كتاب مقدس، گاه مطالبي بيان شده كه کمتر با روح ديني انسان ها سازگار است.

كتاب مقدس در اواخر باب چهارم و اوايل باب پنجم در سفر تثنيه به معرفی جانشین حضرت آدم مي پردازد و پس از نقل داستانِ مرگ هابيل به دست قابيل - به سبب قبول قرباني هابيل كه نشانه جانشيني پدر بود- چنین بيان مي دارد:

پس آدم، بار ديگر زن خود را شناخت و او پسري بزاد و او را شيث نام نهاد؛ زيرا گفت: خدا نسلي ديگر به من قرار داد به عوض هابيل كه قائن (قابيل) او را كشت\* و براي شيث نيز پسري متولد شد و او را انوش ناميد. در آن وقت به خواندن اسم يهوه شروع كردند. (پیدایش 4: 25 و 26)

و در جاي ديگر، عمر حضرت آدم را 930 سال بیان می کند كه در 130 سالگي، خداوند شيث را به او عطا كرد و شيث نيز 912 سال زندگي كرد. (پیدایش 5: 3-9) سپس كتاب مقدس، اين نسل را تا حضرت نوح برمي شمرد.

نكته قابل استناد اين است كه علت درگيري قابيل و هابيل، مسأله وصايت بود و قرار شد هر كدام، یک قرباني بياورند. هابيل، حيواني نیکو از گله خود آورد و قابيل هم زراعت معيوبی از مزرعه خویش فراهم آورد. خداوند، هديه و قرباني هابيل را پذيرفت و اين عمل، نشانگر عهد خداوند با او بود که سبب حسادت قابيل و درنتيجه قتل هابيل شد. از اين رو پس از تولد شيث، حضرت آدم گفت: خداوند به عوض هابيل، اين نوزاد را به ما داد و اين به معنای آن است که جانشين پس از حضرت آدم، شيث است.

در منابع متعدد اسلامي نيز چنین آمده است كه پس از مرگ هابيل، خداوند شيث را كه هبةالله و هديه اي آسماني بود به حضرت آدم عطا نمود. او نیز جانشين پدر شد و نخستین كسي بود كه با راهنمايي هاي جبرئيل، پدر خود را غسل داد و كَفن و دفن كرد و بر او نماز خواند. شیث مأمور شد تا پرستش خداوند یکتا و اطاعت از او را ادامه دهد و به نسل خود بياموزد.1 (مجلسی، 1378: 1، 192-225)

بنابراین بحث وصايت از ابتدا تاحدي پراهميت بوده كه موجب قتل هابيل و تولد فرزند ديگری شده است. علامه مجلسي در حيوة القلوب روايتي با سند معتبر را از امام صادق(ع) نقل ميكند كه پس از بيماري حضرت آدم، وی حضرت شيث را طلبيد و فرمود:

اي فرزند، اجل من رسيده است و من بيمارم و پروردگار من از سلطنت خود، آنچه را ميبيني برای من فرستاده است. به تحقيق بر من عهد كرد كه تو را وصي خود گردانم و من تو را خزينهدار آنچه به من سپرده است، ميگردانم و اينك كتاب وصيت در زير سر من است و در آن، اثر علم و نام بزرگ خداوند (اسم اعظم) هست. چون من بميرم اين صحيفه را بگير و كسي را بر آن مطلع مگردان.... هر آنچه از امور دين و دنياي خود به آن احتياج داري در اين هست؛ آدم آن صحيفه را از بهشت با خود آورده بود... . (مجلسی، همان: 1، 215 و 216)

[**وصايت سام براي حضرت نوح(ع)**](https://imamali.wiki/content/2153/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D8%AA%D8%B7%D8%A8%D9%8A%D9%82%D9%8A-%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88-%D9%88%D8%B5%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86-%D9%88-%D8%B9%D9%87%D8%AF%D9%8A%D9%86#headerline2)

داستان حضرت نوح، ايمان نياوردن پیروان او و درنتيجه نزول عذاب الاهي و نجات نوح، پیروان او و حيواناتي كه به امر خداوند در کشتی او بودند، از معتَقَدات مشترك بين اديان ابراهيمي است. در تورات، پس از بيان شجرهنامه حضرت نوح، داستان زندگي آن حضرت چنین آمده است که:

نوح، سه فرزند به نام هاي سام، حام و يافث داشت كه بشر از نسل آنان است. نوح پس از فعاليت در تاكستان، شراب نوشيد، مست شد و برهنه گرديد و حام، پدر كنعان، برهنگي پدر را ديد و به برادران خود خبر داد. سام و يافث رفتند؛ ولي پدر را نديدند و وقتي نوح از مستي خارج شد و ماجرا را فهميد، حام و كنعانيان را لعن كرده و آنها را بَرده سام و يافث قرار داد و سام را به يهوه (خداي واحد تورات) مبارك گرداند و اين سبب عهد و جانشيني شد. نشانه عهد خدا با حضرت نوح نيز رنگين كمان (قوس) بود. (پیدایش 9: 13)

در قسمت دیگری از تورات می خوانیم:

و نوح از مستي خود به هوش آمده، دريافت كه پسر كُهترش با وي چه كرده بود\* پس گفت: كنعان، ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد\* و گفت متبارك باد يهوه، خداي سام و كنعان بنده او باشد\* خدا يافث را وسعت دهد و در خيمه هاي سام ساكن شود و كنعان بنده او باشد\* و نوح پس از طوفان، سيصد و پنجاه سال زندگاني كرد\* پس جمله ايام نوح، نهصد و پنجاه سال بود كه مرد. (پیدایش 9: 24-29)

قرآن کریم نیز در سوره های نوح و هود به داستان حضرت نوح اشاره ميكند و خبر از ايمان نياوردن پسر نوح ميدهد كه در توراتِ فعلي اثري از اين گفتار نيست. در مقابل، در قرآن نامي از فرزندان نوح به ميان نيامده است؛ گرچه شبيه آنچه در تورات آمده در منابع اسلامي ديده ميشود. قطب راوندي در قصص الانبیاء (1409: 85)، علامه مجلسي در حیوۀالقلوب (1378: 1، 247 و 248) و بسياري ديگر از بزرگان با اندكی تفاوت، روايتي را با سند معتبر از امامزاده عبدالعظيم از امام هادی(ع) نقل كرده اند كه روزي در كشتي باد وزيد و بدن نوح، برهنه شد. حام و يافث خنديدند، ولي سام، پدر را پوشاند و وقتي نوح بيدار شد آن دو را نفرين كرد و برده سام قرار داد و او را برتر قرار داد. در آن روايت هم، قوس (رنگين كمان) نشانه عهد بود. مجلسي، روايت معتبر دیگری را از امام صادق(ع) نقل می کند که می فرماید:

... پس از فرود كشتي، جبرئيل آمد و به نوح گفت: اي نوح! مدت پيغمبري تو منقضي و ايام عمر تو تمام شد؛ پس نام بزرگ خدا و ميراث علم پيغمبري را كه با توست به پسر خود سام اعطا کن... كه من هرگز زمين را بدون حجت نخواهم گذاشت... پس نوح، اسم اعظم، ميراث علم و آثار علم پيغمبري را به پسر خود، سام داد و حام و يافث را علمي نداد تا به آن منتفع شوند. (ابن بابویه قمی، 1384: 267-271)

سپس در ادامه حديث، نسلهاي بعد را ميشمرد كه فرزندان حام، اهل سند، هند، حبشه و سياهاناند و فرزندان سام، عرب و عجم هستند كه محمد(ص) وارث نهايي آنهاست؛ فرزندان يافث، نیز همه تركها، يأجوج و مأجوج، چينيها و... هستند.

از مجموع آنچه بيان شد روشن ميشود كه همه اديان ابراهيمي و توحيدي، سام را جانشين نوح ميدانند. اهل كتاب معتقدند او با نام يهوه مبارك شده است و مسلمانان نيز معتقدند اسم اعظم و صحيفه نوح به سام رسيده است و او مأمور ترويج شريعت الاهي پس از نوح ميباشد.

**وصايت اسماعيل(ع) و اسحاق(ع) براي حضرت ابراهيم(ع)**

بحث جانشيني حضرت ابراهيم، مهمترين و كليديترين بحث در اديان است. اهميت حضرت ابراهيم به حدي است كه همه اديان توحيدي، خود را منتسب به ايشان ميدانند و ابراهيم را پدر اديان توحيدي می خوانند. تورات، نام ابتدایی ابراهيم را إبرام (پدر بلندمرتبه) ميداند كه پس از بشارت به اسحاق، خداوند او را ابراهيم (پدر اقوام) ناميد. (پیدایش 17: 4-6)

داستان حضرت ابراهيم در دو کتاب آسمانی تورات و قرآن، با يكديگر شباهتها وتفاوتهايي دارند. 2 مهاجرت به كنعان، ازدواج با هاجر به پيشنهاد ساره، تولد اسماعيل و اسحاق، داستان قوم لوط و ذبح اسماعیل همه از مواردي هستند - كه با تفاوتهاي جزئي - هم در تورات و هم در قرآن مطرح شده اند؛ اما در آتش افتادن ابراهيم و گلستان شدن آتش بر وي (صافات، 82 به بعد؛ انبیاء، 50 به بعد) و مهاجرت به حجاز و بناي كعبه (بقره، 127) دو قضیه ای هستند كه در قرآن ذکر شده اند، لکن در تورات، ذكري از آنها به ميان نيامده است. البته در داستان ذبح، تورات معتقد است اسحاق، ذبيح ابراهيم بوده است، (پیدایش 22: 1 به بعد) ولي قرآن، اسماعيل را گزینه ذبح ابراهیم می داند3. (صافات، 102 به بعد)

آنچه موجب اختلاف شديد بين فرزندان و پيروان حضرت ابراهیم شده است، بحث جانشین اوست. يهوديان و مسيحيان براساس آنچه در تورات آمده است معتقدند خداوند فقط با ذريه اسحاق از نسل ابراهيم عهد بسته است و فقط بني اسرائيل (فرزندان يعقوب و اسحاق) وارث عهد خدا هستند؛ از اين رو در عهدِ خدا حقي را براي فرزندان اسماعيل قایل نيستند. در تورات آمده است که خداوند عهد خود (اعطاي سرزمين نيل تا فرات) را به ابراهيم داده است:

در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: اين زمين را از نهر مصر تا به نهر عظيم يعني فرات به نسل تو بخشيدهام. (پیدایش 15: 18)

و سپس در ادامه پس از بشارت به اسحاق، اين عهد را متعلق به فرزندان او می داند، نه فرزندان اسماعيل:

...خدا به ابراهيم گفت: اما زوجه تو، ساراي، نام او را ساراي مخوان، بلكه نام او ساره باشد\* و او را بركت خواهم داد و پسري نيز از وي به تو خواهم بخشيد. او را بركت خواهم داد و امتها از وي به وجود خواهند آمد و ملوك امتها از وي پديد خواهند شد \* آنگاه ابراهيم بر وي در افتاده، بخنديد و در دل خود گفت، آيا براي مرد صد ساله، پسري متولد شود و ساره در نود سالگي بزايد \* و ابراهيم به خدا گفت: كاش كه اسماعيل در حضور تو زيست كند \* خدا گفت: به تحقيق زوجهات، ساره، براي تو پسري خواهد زاييد و او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وي استوار خواهم داشت تا با ذريه او بعد از او عهد ابدي باشد \* و اما در خصوص اسماعيل تو را اجابت فرمودم؛ اينك او را بركت داده، بارور گردانم و او را بسيار كثير گردانم، دوازده ریيس از وي پديد آيند و امتي عظيم از وي به وجود آورم \* لكن عهد خود را با اسحاق، استوار خواهم ساخت كه ساره، او را بدين وقت در سال آينده براي تو خواهد زاييد. (پیدایش 17: 15-22)

دو نكته مهم در اين فرازها وجود دارد: یک. عهد خدا، اعطاي سرزمين نيل تا فرات بوده است و صاحبان آن، برگزيدگان جهان خواهند بود؛ دو. اين عهد در نسل ابراهیم، فقط به فرزندان اسحاق ميرسد نه به فرزندان اسماعيل؛ زيرا وارث و ذبيح ابراهيم، اسحاق است نه اسماعيل.

درحقیقت تورات نسبت به احوال حضرت اسماعيل ساكت است و فقط به چهار نكته اشاره ميكند: یک. داستان تولد اسماعيل؛ (پیدایش 16: 1-6) دو. نسل كثير، دوازده ریيس و امتي عظيم از نسل او؛ (پیدایش 17: 20) سه. ختنه اسماعيل در 13 سالگي كه از نخستین موارد شريعت و نشانه عهد خدا با ابراهيم بود؛ (همان: 23-27) چهار. سكونت در فاران (صحراي سينا) و پيدا شدن چشمه (بئر شبع) در آنجا و اينكه مادرش براي او زني از مصر گرفت. (پیدایش 21: 13-22) تورات درباره اسماعيل سخن دیگری نميگويد و او را از عهد الاهي و ارث بردن از ارض موعود (نيل تا فرات) محروم ميداند. اساساً اعتقاد صهيونيسم مسيحي و صهيونيسم يهودي درباره مالكيت يهود بر نيل تا فرات، ناشي از همين نگاه تورات ميباشد.

تورات، بار ديگر به صراحت اعلام ميكند که وارث عهد خداوند فقط ذريه اسحاق است:

پس (ساره) به ابراهيم گفت: اين كنيز را با پسرش بيرون كن؛ زيرا پسر كنيز با پسر من، اسحاق، وارث نخواهد بود\* اما اين به نظر ابراهيم درباره پسرش بسيار سخت آمد\* خدا به ابراهيم گفت: درباره پسر خود و كنيزت به نظرت سخت نيايد؛ بلكه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زيرا ذريه تو از اسحاق خوانده خواهد شد. (پیدایش 21: 10-13)

اما قرآن، هم اسماعيل و هم اسحاق را در عهد خدا مساوي ميداند و عهد خدا را امامت و ولايت بر مردم ميداند، نه ارض موعود و آن را از آنِ ظالمان نميداند:

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَيَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره، 124)

مسلمانان معتقدند بني اسرائيل در عصر خود، قوم برگزيده بود، (بقره، 47 و 122) اما پیامبر آخرالزمان از نسل اسماعيل است و شايد همين امر، باعث شد تا يهوديان و مسيحيان، نبوت نبي اكرم(ص) را نپذيرفتند؛ چون او از بني اسماعيل بود نه بني اسرائيل. قرآن ميفرمايد: «وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، 120) و پیامبر را آگاه می کند که آنها هرگز تابع تو نخواهند شد، چون با اينكه تو را به خوبي مي شناسند «يَعرِفُونَه كما يَعرِفُون أبنائَهم.» (انعام،20) معتقدند تو از قوم بني اسرائيل كه وارث عهد خداست، نيستي! درمجموع، وجود وصي براي حضرت ابراهيم از اصول مسلم و مهم در اديان توحيدي است كه قبول آن ميتواند بسياري از مسايل بين اديان را حل نمايد، زیرا نگاه نژاديِ يهود و ادعاي مالکیت ارض موعود (نيل تا فرات) ريشه در بحث وصايت دارد. نگاه اسلام، نگاه مبتني بر مقام امامت و ولايت است؛ یعنی هر فردی از آل ابراهيم كه شرايط را داشته باشد به اين عهد ميرسد، چه از نسل اسحاق باشد و چه از نسل اسماعيل. خداوند این اصل را چنین بیان می نماید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيما.ً» (نساء، 54) و در جواب تقاضاي ابراهيم نيز می فرماید: «لاَيَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره، 124) مسلمانان نيز بر همين اساس، هم اسماعيل و هم اسحاق را وصي ابراهيم ميدانند.

**وصايت يوشع بن نون براي حضرت موسي(ع)**

حضرت موسي، یکی از انبياي اولوالعزم و موعود بني اسرائيل بود که از زمان حضرت يوسف به سبب قحطي، از كنعان به مصر مهاجرت كرده بودند و زندگي خوشي داشتند، اما بعدها گرفتار ظلم فرعون و قبطيان شدند و حضرت موسی توانست آنها را از چنگال فرعون نجات دهد.

داستان ولادت و رشد موسی در قصر فرعون،4 كشتن يك قبطي، فرار به مدين و ازدواج با دختر شعيب، مبعوث شدن به رسالت در وادی طوي، انتخاب هارون به عنوان وزير و دستيار خود، رفتن به سمت فرعون، مقابله با ساحران، آوردن معجزات متعدد و سرانجام نجات بني اسرائيل، سرگرداني و دریافت الواح در طور سينا، گوساله پرستي بني اسرائيل، نزول منّ و سلوي و... همه از موارد مشترك بين قرآن و تورات است. البته در نقل داستانها تفاوتهايي - مانند اينكه تورات، ساخت گوساله را به هارون نسبت ميدهد؛ اما قرآن ساحت اين پیامبر را پاك ميداند و آن را به سامري نسبت ميدهد - وجود دارد؛ لکن اصل داستانها مشترك است5

طبق آنچه در تورات آمده است، هارون پس از چندين دهه تلاش، قبل از ورود به كنعان از دنيا رفت و حضرت موسي نيز در «موآب» چشم از جهان فرو بست؛ اما قبل از مرگ خود، مردم را جمع كرد و همه را از جانشيني يوشع بن نون آگاه كرد. تورات داستان مربوط به جانشيني موسي را چنين بیان می کند:

و خداوند به موسي گفت: اينك ايام مردن تو نزديك است. يوشع را طلب نما و در خيمه اجتماع، حاضر شويد تا او را وصيت نمايم. پس موسي و يوشع رفته در خيمه اجتماع حاضر شدند \* و خداوند در ستون ابر در خيمه ظاهر شد و... پس الان اين سرود را براي خود بنويسيد و تو آن را بر بنياسرائيل تعليم داده، آن را در دهان ايشان بگذار تا اين سرود، براي من بر بني اسرائيل شاهد باشد... پس موسي اين سرود را در همان روز نوشته، به بني اسرائيل تعليم داد \* و يوشع بن نون را وصيت نموده، گفت: قوي و دلير باش؛ زيرا كه تو بنياسرائيل را به زميني كه براي ايشان قسم خوردم داخل خواهي ساخت و من با تو خواهم بود. (تثنیه 31: 15-25)

البته در مواضع ديگري از عهد عتيق، به جانشيني يوشع اشاره شده است، (تثنیه 3: 9) اما نكته اين است كه جانشين موسي، امام و رهبر قوم موسي است كه وظيفه دارد بنياسرائيل را به كنعان باز گرداند. وقايع مربوط به يوشع در صحيفه يوشع، ششمين صحيفه از صُحُف عهد عتيق ذكر شده است. علامه مجلسي هم چندين روايات معتبر ميآورد که بیانگر جانشيني يوشع براي حضرت موسي هستند و حتي در آنها نبوت موسي و جانشينيِ يوشع، با نبوت نبي اكرم(ص) و جانشينيِ حضرت علي(ع) مقايسه شده است. این روايات، منسوب به نبي اكرم(ص)، امام باقر(ع) و امام صادق(ع) هستند و در همه آنها چنین آمده است كه حضرت موسي، موقع مرگ خود، يوشع بن نون را وصي خود گرداند. (مجلسی، همان: 797 به بعد)

درمجموع ميتوان گفت: تمام اديان ابراهيمي، يوشع بن نون را وصي حضرت موسي و هارون را وزير و دستيار او در امر رسالت می دانند. آری! ترويج شريعت موسوي بعد از او به يوشع و جانشينان او رسيد و سلسله اوصيا در تورات، همان سلسله انبياست و ما بحث وصايت در موسي را به دليل رعايت اختصار در همين جا ختم ميكنيم.

[**وصايت شمعون (پطرس) براي حضرت عيسي(ع)**](https://imamali.wiki/content/2153/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D8%AA%D8%B7%D8%A8%D9%8A%D9%82%D9%8A-%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88-%D9%88%D8%B5%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86-%D9%88-%D8%B9%D9%87%D8%AF%D9%8A%D9%86#headerline5)

پس از حضرت موسي، ساير انبيا مبلّغ شريعت او بودند و هيچيك ادعاي تغيير يا تكامل شريعت موسوي را نداشتند تا اینکه حضرت عيسي، به نبوت رسيد و مدعي شد:

گمان مبريد كه آمده ام تا تورات يا صحف انبيا را باطل سازم. نيامدهام تا باطل نمايم بلكه تا تمام كنم\* زيرا هر آينه به شما ميگويم تا آسمان و زمين زايل نشود، همزه اي يا نقطه اي از تورات هرگز زايل نخواهد شد تا همه واقع شود\* پس هر كه يكي از اين احكام كوچك ترين را بشكند و به مردم چنين تعليم دهد، در ملكوت آسمان كمترين شمرده شود، اما هركه به عمل آورد و تعليم نمايد او در ملكوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. (متی 5: 17-20)

این فرازها چنین می نماید که عیسی براي كاملتر كردن شريعت موسي آمد. مسيحيان معتقدند او در 30 سالگي مبعوث شد و در 33 سالگي، ابتدا به صليب كشيده شد، بعد از آن دفن شد و سپس به آسمان رفت و كمتر به ترويج شريعت خود پرداخت. او يكي از حواريون را كه شمعون نام داشت، پطرس (صخره) ناميد و گفت: من كليسا را بر تو بنا ميكنم. 6 اما طبق صریح قرآن و منابع اسلامي، حضرت عيسي هرگز به صليب كشيده نشد، بلكه به آسمان رفته و زنده است و در آخرالزمان باز خواهد گشت (آل عمران، 55؛ نساء، 157و158) و پس از عروج وی، شمعون بن حمون الصفا از حواريون آن حضرت، جانشين او شد. منابع شيعي او را جد مادري امام زمان(عج) ميدانند. 7

نكته مهم اين است كه مسيحيتِ فعلي، مسيحيت عيسوي و پطرسي نيست؛ بلكه مسيحيت پولسي است. پولس كه در اصل يهودي و نامش شائول بود، كه براي دستگيري مسيحيان از اورشليم عازم سوريه شد؛ اما به گفته خودش، در بين راه نابينا شد و با معجزه حضرت عيسي، پس از سه روز شفا یافت و از اين رو طرفدار عيسی شد. در قرن نخست، اختلاف بين شمعون (پطرس) كه شريعت موسي را حق می دانست، با شائول (پولس) كه نفي شريعت را تبليغ ميكرد، اختلاف افتاد. پولس. حتي شرط مختون بودن را كه از زمان ابراهيم، جزء شريعت الاهي بود حذف نمود و در امم غير مختون، عيسي را خدا معرفي كرد و او را فديهاي ناميد كه آمد، رنج برد و به صليب كشيده شد تا گناهان انسان ها بخشيده شود و از این رو بتپرستان روم، طرفدار او شدند. او جهاني بودنِ مسيحيت را تبليغ كرد؛ اما شمعون (پطرس) در همه اين موارد، مخالف او بود و ميگفت: شريعت عيسي، همان شريعت موسي است و عيسي، مسيحاي يهود بود كه آمد تا آنها را از انحراف برهاند. در پایان اين منازعه، پولس پيروز شد و شمعون (پطرس) که مغلوب شده بود براي تبليع ایده خود به همه جا رفت و سرانجام در رم به دست نرون به شهادت رسيد. (بایرناس، 1385: 608 به بعد)

امروزه، مسيحيت تحت تأثير تعليمات پولس است نه پطرس که وصي واقعي حضرت عيسي بود و خودِ مسيحي ها نيز به اين امر معترف هستند. پولس اساساً از حواريون نبود و پس از خيانت يهودا اسخريوطي و حذف نام او از حواريون، که تعداد ایشان به 11 نفر رسيد، مسيحيان پولس را جايگزين او كردند و او را پولس حواري ناميدند تا عدد 12 حفظ شود8.

درمجموع هم مسلمانان و هم مسيحيان، شمعون را وصي حضرت عيسي مي دانند؛ گرچه عقايد شمعون بر عقايد پولس پيروز نشد، برتري او بر ساير حواريون بر كسي پوشيده نيست؛ زیرا او نخستین مؤمن به حضرت عیسی و کسی بود که آن حضرت، كليسا را بر او بنا كرد.

**جمع بندي**

خداوند، شريعت خود را تحت عنوان دين واحد به انسانها عرضه كرده است. برخي از انبيا به فراخور زمان، مأمور آوردن قسمتي از این شريعت بودند كه به آنها پیامبران اولواالعزم می گویند. هريك از ایشان براي خود، جانشيني انتخاب می کرد و اين انتخاب در واقع، انتصابي از جانب خداوند بود که آنان مأمور ابلاغ آن به مردم می شدند. بررسي تعاليم اين انبيا بدون توجه به سيره و سلوک اوصياي آنان، ابتر است؛ زیرا تفسير دين ايشان برعهده اوصياي آنان بوده است.

**وصايت در سيره پيامبر اعظم(ص)**

سلسله انبيا با ارسال حضرت محمد(ص) از جانب خداوند به اتمام رسيد. او خاتم الانبياء، رحمةللعالمين، اسوه حسنه ای براي مردم و تنها پيامبري بود كه ادعاي جهاني بودن دین خود و کامل شدن دین خدا را داشت. او با اعتقاد به اینکه جامعه بشري به بلوغ فکری و فرهنگی رسيده است و تحمل دستورات پيچيده اجتماعي را دارد، مدنيّتي آورد که مقدمه ساز حكومت الاهي واحد و جهاني باشد؛ اما به علت شرايط خاص آن زمان و مشكلاتي كه آن حضرت داشت، نتوانست احكام و عقاید تشریعی را کاملاً براي مردم تبيين نمايد. تفسير و تبيين دين آن حضرت پس از او نيازمند شخصيت بزرگي بود كه بتواند از عهده آن برآيد؛ زیرا دین اسلام داراي احكام بسياري در زمينه هاي مختلف اجتماعي، سياسي، نظامي، عقيدتي و فرهنگي بود و ازسوی دیگر، یک دین الاهی و اکمال یافته بود؛ از اين رو خداوند مستقیماً در تعيين مفسّر دين، دخالت نمود تا جامعه بشري دچار انحراف نشود. او پیوسته به پيامبرش حكم ميكرد كه اين مفسر و مبين دين را به مردم معرفي نمايد و به همه بگويد كه وی جانشين اوست و در كنار مرجعيت ديني، زعامت سياسي را نيز بر عهده جانشين او نهاد.

رسول الله نيز از همان نخستین دعوت خود كه خويشان را فراخواند تا لحظه قبل از مرگ كه تقاضاي قلم و كاغذ كرد، همواره در گفتار و كردار خويش، جانشين بعد از خود را معرفي و تحسين می نمود و مناصب مهم را به او واگذار می كرد. تا جانشينيِ اين شخص براي مردم ثابت شود. آری! او بارها و بارها علي بن ابيطالب را به مردم معرفي كرد. از كودكي، وی را نزد خود برد و لذا او از همان كودكي، مسلمان بود. بعدها صاحب ميراث اسم اعظم و علم الاهي شد و پيامبر، او را شرط ورود به شهر علم خویش خواند و برائتنامه را به فرمان خدا به او سپرد و او بود که بتهاي آویزان شده در مسجدالحرام را شكاند. کوتاه سخن اینکه در تمام مراحل رشدِ و اعتلای اسلام، نام علي بن ابیطالب ميدرخشد و اين بهترين گواه بر توجه پيامبر به وی به عنوان متولی دين، پس از خود بود.

انديشمندان بزرگي مانند ميرحامد حسين، صاحب عبقات الانوار و علامه اميني، صاحب الغدير به بررسی واقعه جانشيني حضرت علي در منابع اهل سنت پرداخته اند و ما در اين مقاله، قصد تكرار مكررات نداريم؛ فقط بحث وصايت در گفتار و رفتار پیامبر(ص) و واقعه غدیر را به اختصار پی می گیریم.

[**وصايت حضرت علي(ع) در گفتار پيامبر اکرم(ص)**](https://imamali.wiki/content/2153/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D8%AA%D8%B7%D8%A8%D9%8A%D9%82%D9%8A-%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88-%D9%88%D8%B5%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86-%D9%88-%D8%B9%D9%87%D8%AF%D9%8A%D9%86#headerline6)

گفتار نبي اكرم(ص) بهترين دليل براي اثبات آموزههاي ديني است و اگر ايشان به امري تصريح نمايند، يقيناً مورد پذيرش همه مسلمانان - اعم از شيعه و سني - خواهد بود و تصريح پيامبر، تأويل بردار نيست. ما معتقديم تصريحات بسياري درباره وصایت، از نخستین روز دعوت تا آخرين لحظه نبوت، در كلام پيامبر اسلام(ص) وجود دارد، كه به دليل اختصار، يك مورد را به و بقيه را به اجمال ذكر مي كنيم9.

پيامبر اسلام(ص) از همان ابتداي رسالت خویش، مأموريت يافت تا جانشين خود را معرفي نمايد. در متون تاريخي و تفسيري آمده شده است كه پس از نزول آيه «وَ اَنْذِر عَشِيرَتَكَ الاَقْرَبين» (شعراء، 214) پيامبر اکرم(ص) به فرمان خداوند، گروهي از بنيهاشم را دعوت كرد و پس انذار ایشان از عذاب الاهي، خواست تا به دين و رسالت او ايمان بياورند. سپس فرمود: هر كس نخستین ایمان آورنده باشد، برادر، وارث و جانشين او خواهد بود. از آن جمع، فقط علي بن ابيطالب به پیامبر ايمان آورد و آن حضرت در همان مجلس، ايشان را به عنوان برادر، وارث و جانشين خود برگزيد. اين امر مورد اتفاق شيعه و سنی ميباشد؛ برخي مانند طبري در جامع البیان (1415: 19، 149) و ابن اثير در البدایۀ و النهایۀ (1408: 3، 53) و السیرۀ النبویۀ (1396: 1، 459)گاه به جاي كلمه های وصي و جانشين، از عبارت كذا و كذا استفاده كردهاند، ولي در جاي ديگر به وصايت امام علي(ع) تصريح كردهاند. مثلاً طبري در تاريخ خود کلام پیامبر اکرم(ص) را چنین نقل می کند:

فَاَيُّكُم يُوَازِروني عَلي هَذا الاَمْر عَلي اَنْ يَكونَ اَخِي وَ وَصيّي وَ خَلِيفَتي فِيكُم ... ثمَّ قَالَ: اِنَّ هَذا اَخِي وَ وَصيّي وَ خَليفَتي فِيكُم فَاسْمَعوُا لَه وَ اَطيعُوا. (بی تا: 2، 63)

اين قضیه، در كتب شيعه و بسياري از كتب اهل سنت نقل شده است. اکنون پس از اطمینان از اعتبار سندی آن می توان گفت: بهترين دليل بر اهميت بحث وصايت، مطرح كردن آن در آغاز رسالت و نخستین دعوت رسمی و علنی است؛ زيرا رسالت با امامت كامل خواهد شد.

علاوه بر اين، احاديث منزلت، سفينه، ثقلين و لوح و قلم نیز حاوی پیام وصايت امام علي(ع) در كلام نبي اكرم(ص) هستند كه تفصيل اين موارد مجال ديگري را ميطلبد. البته صریح ترین کلام، حدیث غدیر است که به آن خواهیم پرداخت.

[**وصايت حضرت علي(ع) در رفتار پيامبر اکرم(ص)**](https://imamali.wiki/content/2153/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D8%AA%D8%B7%D8%A8%D9%8A%D9%82%D9%8A-%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88-%D9%88%D8%B5%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86-%D9%88-%D8%B9%D9%87%D8%AF%D9%8A%D9%86#headerline7)

علاوه بر گفتار نبي اكرم(ص) رفتار آن بزرگوار نيز همواره امام علي(ع) را به عنوان شخصي كه لياقت انجام اموري را دارد كه ديگران از انجام آن ناتوانند، معرفی می کرد و فقط او را لايق خلافت و وصايت مقام خود می دانست. بيان رفتارهاي ويژه پيامبر در معرفي او به عنوان وصي و جانشين خود، فرصتي فراتر را ميطلبد و در چنین نوشتاري كوتاهی نميگنجد.

رفتارهايي چون قبول تربيت علي(ع) در كودكي، قرار دادن او به جاي خود در ليلةالمبيت و نزول آيه 207 بقره در شأن آن حضرت، مأمور کردن او برای پرداخت امانتهاي مردم مكه به آنان، برقراري پيمان اخوت با او در مدينه، انتخاب او به عنوان پرچمدار در جنگ خيبر و بيان جملاتي در وصف علمدار خيبر قبل از آن، قرار دادن او بر دوش خود برای شکستن بت ها در جريان فتح مكه، مأموريت تلاوت آيات برائت در مني به او، مأموريت دادن برای جمعآوري زكات و تحسين پيامبر از روش عادلانه آن حضرت و... نمونه هایی از تأييد عملي وصايت امام علي(ع) براي پيامبر اکرم(ص) است كه براي بسياري از آنها از جانب خداوند و پیام آور او، نشان هاي لياقت - در قالب نزول آيه و بيان حديث - و تحسين اعطا شده است.

درمجموع رفتارهاي پيامبر اکرم(ص) از ابتداي بعثت تا انتها، به خوبي بیانگر حمايتهاي ديني، معنوي و سياسي آن حضرت از امام علي(ع) است كه به دليل ذكر اين مناقب و فضايل در كتابهاي تاريخي و تفسيري از تفصيل آنها پرهيز مي كنيم.

[**تجلي ولايت و وصايت در غدير**](https://imamali.wiki/content/2153/%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D8%AA%D8%B7%D8%A8%D9%8A%D9%82%D9%8A-%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88-%D9%88%D8%B5%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86-%D9%88-%D8%B9%D9%87%D8%AF%D9%8A%D9%86#headerline8)

در دهمين سال هجرت، پيامبر آخرین و تنها حج خود پس از مهاجرت به مدينه را به جا آورد. هنگام بازگشت، در روز هيجدهم ذيالحجة و زماني كه به غدير رسيدند، جبرئيل نازل شد و آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَابَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَيَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده، 67) را فرود آورد. رسولالله(ص) در آن آفتاب سوزان پس از نماز ظهر به همه امر فرمودند براي شنيدن پيامي كه نگفتن آن، مساوي با نقص رسالت است، متفرق نشوند. پس از اجتماع مردم، پيامبر بر فراز منبري از جهاز شتران قرار گرفت و خطبه طولاني غدیر را ايراد فرمود.

**فرازهایي از آن خطبه، فهرست وار و به ترتيب عبارتند از:**

حمد خدا؛

بيان اوصاف و توانمنديهاي خداوند سبحان؛

 بیان اينكه خداوند به پیامبر، امر فرموده كه فرمان او را به مردم بگويد (لاَنَّهُ قَدْ اَعْلَمَني انّي اِنْ لم اَبْلُغ مَا اَنزلَ اِليَّ فَمَابَلَّغْتُ رِسالَتي... فَاَوْحَي اِليَّ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم يَا اَيُّها الرَّسول بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيكَ مِنْ رَبِّك وَ اِنْ لمتَفْعَل فَمَابَلَّغْتَ رِسَالَته...)؛

بيان اينكه جبرئيل سه بار بر پیامبر نازل شد تا پیام خدا را برساند؛

بيان اینکه منزلت علي(ع) براي پیامبر اكرم(ص) مانند منزلت هارون براي موسي(ع) است؛

 گله پيامبر از وجود منافقان بسيار و صرف نظر از ذكر نام آنان به دليل بزرگواري آن حضرت؛

تأكيد مجدد بر نقص رسالت در صورت عدم ابلاغ دستور خداوند؛

 نصب علي(ع) به عنوان امام از طرف خداوند، لزوم اطاعت از او و حرمت مخالفت با او (فَاعْلَموُا معَاشِرَ النَّاس اِنَّ اللهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُم وَليّاً وَ اِمَاماً مُفْتَرِضاً طَاعَتُهُ عَليَ المهاجِرينَ وَ الانْصار و عَلي التَّابِعينَ لهم بِاحسانٍ وَ عَليَ الْبَادِي وَ الحاضِر وَ عليَ الاعْجَمي وَ العَربي و الحُرِّ وَ الممْلوك وَ الصَّغِير وَ الكَبير...)؛

 تأكيد مجدد بر امامت علي(ع) و اولاد ايشان (ثُمَّ مِنْ بَعدي عَليٌ وَليُّكُم وَ اِمامُكُم بِامرِ الله رَبُّكُم ثُمَّ الامامَة في ذُرُّيَّتي مِنْ وُلْدِهِ اِلي يومِ الْقِيامةٍ)؛

تعليم همه حلالها و حرامها و همه علوم به علي(ع)؛

 اشاره به اول مسلمان بودن علي(ع) و اولين فدايي پیامبر(ص) بودن؛

برتر قرار دادن علي(ع) و تعيين ايشان به امامت از طرف خداوند سبحان (وَ اقْبِلوُهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ اِمَامٌ مِنَ اللهِ)؛

ورود مخالف علي(ع) به جهنم؛

 كافر محسوب شدن كسي كه به اين امر شك كند؛

افضل بودن علي(ع) از مردم؛

بيان خبر جبرئيل که دشمن علي(ع) ملعون و مغضوب است (مَلْعُونٌ ملعونٌ، مَغْضُوبٌ مغضوبٌ، مَنْ رَدَّ قَوْلي هذا وَ لم يُوَافِقهُ، اَلاَ أِنَّ جِبرَئَيل خَبَّرَني عَنِ اللهِ تَعاليَ بِذلك وَ يَقوُلُ مَنْ عَادي عَلِيّاً وَ لم یَتَوَلَّهُ فَعَلِيْهِ لَعْنَتي وَ غَضَبي)؛

دعوت به پيروي از محكمات و پرهيز از متشابهات قرآن؛ دست علي(ع) را بلند كردن و گفتن: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذَا عَليٌ مَوْلاهُ وَ هُوَ عَليُّ بنُ اَبي طالِب اَخِي وَ وَصِيّي؛

ناميدن علي(ع) و اولادش به عنوان ثقل اصغر و معرفي قرآن به عنوان ثقل اكبر؛

وديعه بودن علي و اولادش در ميان مردم؛

بیان اینکه حق رسالت با اين اعلام، ادا شد؛

 بيان اينكه اين اعلام از جانب خداوند است و غير از علي(ع) كسي لايق اين سمت نيست (اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ وَ اَنَا قُلْتُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَلاَ اِنَّهُ لَيْسَ اَمِيرُالمؤمِنينَ غَيرَ اَخِي وَ لاَتَحِلُّ اِمْرَةُ المْؤمِنينَ بَعْدِي لِاَحَدٍ غَيْرَهُ)؛

تأكيد مجدد پیامبر(ص) بر حقانيت علي(ع) (هَذا عَليٌ اَخِي وَ وَصيّي وَ وَاعِي عِلْمِي وَ خَلِيْفَتي عَلي اُمَّتي وَ عَلي تَفْسِيرِ كِتابِ الله عَزَّوَجَلَّ)؛

 دعا در حق محبان و لعن مخالفان علي(ع)؛

شاهد گرفتن خداوند بر اينكه تفسير اسلام برعهده علي(ع) است تا دين كامل شود (...بِمَا اَكْمَلْتَ لِعِبَادِكَ مِنْ دِينِهِمْ وَ اَتْمَمْتَ عَلَيْهِمْ نِعْمَتَكَ وَ رَضيتَ لهَمُ الاسلامَ دِيناً فَقُلْتَ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيرَ الاسلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ في الآخِرَةِ مِن َالخاسِرين)؛

تأكيد مجدد بر اكمال دين با امامت علي(ع) (اِنَّما اَكْمَلَ اللهُ عَزوجلَّ دِيْنَكُمْ بِاِمَامَتِهِ)؛

 به كار بردن صفاتي مانند تقي، نقي، هادي، مهدي و... براي علي(ع)؛

معرفي علي(ع) و اولاد او به عنوان برترين و بهترين اوصيا (نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ وَ وَصِيُّهُ خَيْرُ وَصِيٍّ وَ بَنُوهُ خَيْرُ الاوْصِياء)؛

معرفي دشمن علي(ع) به عنوان دشمن خدا؛

 تأكيد بر اينكه سوره مباركه عصر در مورد علي(ع) است؛

 بيان اينكه پس از مرگِ پیامبر(ص) به عقب برنگرديد؛

ذكر مجدد صفات پسنديده علي(ع)؛ بيان اينكه صحيفه، نزد علي(ع) است؛

 قرار دادن امامت در اولاد او تا قيامت؛

تأكيد دوباره بر امامت او (هذا عليٌ اِمامُكُمْ وَ وَليُّكُم وَ هو مَواعِيدُ الله)؛

 تأكيد مجدد بر وجود امامت پس از علي(ع) در اولادش (اَنَا صِراطُ اللهِ المستقيمُ الذي اَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثم عَليٌّ مِنْ بَعْدِي ثم وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ اَئِمةٌ يَهْدوُنَ اِليَ الحقِّ)؛

خواندن سوره حمد؛ معرفي دشمنان علي به عنوان منافق؛

 وعده ورود بدون حساب به بهشت به پيروان علي(ع) (يَدْخُلونَ الجَنَّةَ بِغَيرِ حسابٍ)؛

تأكيد مجدد بر عذاب جهنم براي مخالفان علي(ع)؛

 تأكيد مجدد بر وصايت علي(ع) (اِنِّي نَبِيٌ وَ عَليٌّ وَصِيّي)؛

 ناميدن مهدي(ع) فرزند علي(ع) به عنوان آخرين امام در سلسله اوصيا (و اِنَّ خَاِتمَ الاَئِمَّةِ مِنَّا الْقائِمُ المهدِي صَلواةُ اللهِ عليه)؛

بيان دوباره فضايل علي(ع) (اَلّاَ أَنَّهُ ناصِرُ دِينِ اللهِ، اَلّاَ أنَّهُ خِيَرَةُ اللهِ، اَلّاَ أَنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلمٍ...)؛

معرفي علي(ع) به عنوان آخرين وصي و حجت دين خدا (وَ لاَحُجَّةَ بَعْدَه)؛

وجود همه علوم نزد او؛

سفارش به فريضه حج، اقامه نماز و پرداخت زكات؛

بيان اينكه علي(ع) مبين دستورات ديني است (فَعَليٌّ وَليُّكُم وَ مُبَيِّنٌ لَكُمْ)؛

تأكيد مجدد بر امامت او و اولادش؛

 نام بردن از قائم دين (قَائِمُهُمُ المهدي)؛

تأكيد بر نماز، زكات، امر به معروف، نهي از منكر، توجه به قيامت و لزوم اقرار به امامت علي(ع) (الاِقْرارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَليٍّ مِنْ اِمْرَةِ المؤمِنين)؛

 تأكيد مجدد بر امامت در صلب علي(ع)؛

 نام بردن از امام حسن(ع) و امام حسين(ع) به عنوان بزرگان جوانان بهشت (و اَنَّهُما سَيِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّه)؛ امام بودن آنان (وَ اَنَّهُمَا الامامانِ بَعدَ اَبِيهِمِا عَليٍّ)؛

خود را پدر آنان خواندن (و اَنَا اَبُوهُمَا قَبْلَهُ)؛

شاهد گرفتن خدا و ملائكه بر اين امر(كَفيَ بِاللهِ شَهيداً... وَ مَلائِكةُ اللهِ وَ جُنُودُهُ و عَبِيدُهُ)؛

بيان اينكه بيعتكننده با علي بيعت كننده با خداست (مَنْ بَايَعَ فَاِنمَّاَ يُبَايِعُ اللهَ عزَّوجلَّ)؛

لزوم بيعت با علي، حسن و حسين(ع) و اولاد ايشان (بايِعوُا عَلِيّاً وَ الحسنَ و الحسينَ و الائِمَّةَ كَلِمَةً طَيِّبَةً بَاقُيَةً)؛

لزومِ خواندن علي(ع) به نام اميرالمؤمنين (سَلِّموُا عَليَ عَليٍّ بِاِمْرَةِ المؤمنينَ)؛

ذكر مناقب آن حضرت در قرآن (اِنَّ فَضَائِلَ عَليِّ بنِ ابي طالبٍ عِنْدَ اللهِ عزّوجلَّ وَ قَدْ اَنْزَلهَا في الْقُرآنِ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِيَهَا في مَقامٍ واحدٍ)

و سرانجام تأكيد مجدد بر ورود بيعتكنندگان و محبان علي(ع) به بهشت.

 اين فهرستي از عناوين خطبه غدير بود كه مرتبط با بحث وصايت امام علي(ع) است.

غدير، مصداق آيه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً». (مائده، 3) است.

بررسي خطبه غدير كه ما فقط به عناويني از آن اشاره كرديم، به خوبي مبين نصب الاهي اميرالمومنين(ع) به عنوان وصي نبي اكرم(ص) است و بحث درباره اين مطلب كه عبارت «مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَهَذا عَليٌ مَولاهُ» به معناي دوستي آن حضرت است، نه ولايت و امامتِ ايشان، امري بسيار مضحك و بي پايه و اساس است. پيامبر اکرم(ص) در اين خطبه، بارها نام علي(ع) و اولاد او را برده است و رسماً ايشان را وصي، خليفه، مبين و مفسر دين و منصوب از جانب باري تعالي ميخواند و بيعت با او را بيعت با خدا ميداند، آيا باز ميتوان در وصي بودن امام علي(ع) براي نبي اكرم(ص) ترديد كرد؟

از اين رو بايد زحمات افرادي چون ميرحامد حسين صاحب عقبات الانوار، علامه اميني صاحب الغدير و ديگر بزرگان را ستود كه ثابت كردند اين حديث شريف در منابع سني نيز به چند طريق ذكر شده است و همه ايشان ناگزير از پذيرش وصايت حضرت امير(ع) براي نبي اكرم(ص) هستند.

از بهترين دلايل براي جانشيني امام علی(ع) كلمات خود آن حضرت در نهج البلاغة10 و سيره اصحابي مانند سلمان، اباذر و ابن عباس پس از رحلت پیامبر است كه هرگز حاضر به بيعت با خلفا نشدند و همواره بر غصب حق علي(ع) استدلال ميكردند.

نتیجه

آنچه از مجموع اين نوشتار به دست ميآيد، لزوم امر وصايت پس از نبوت و ابتر بودن نبوت بدون وصايت است، زيرا همه انبياي اولواالعزم، به امر خداوند براي خود اوصیایي برگزيدند و نبي اكرم(ص) نيز از اين قاعده مستثنا نبود و پس از اكمال دين، علي(ع) و اولاد او را مفسر و مرجع ديني بعد از خود ناميد. ما جمع بندي مباحث را در چند امر بيان ميكنيم:

**1.** دين خدا فقط يك دين و همان اسلام و تسليم شدن است كه از آدم صفي الله شروع ميشود و با خاتم حبيب الله به كمال ميرسد، این دین بر سه رکن توحيد، نبوت و معاد استوار است و هر پیامبری كه به مقتضاي زمان، یک شريعت از اين دين الاهي را بياورد، نبي اولواالعزم خوانده ميشود .

**2.** اكمال نبوت هر پیامبری در گرو تعيين وصي اوست و نبوت بي وصايت، ابتر است. انبياي صاحب شریعت، به دليل مسايلي مانند درگيري با حاكمان ظالم و بيان مطالب نو كه گاه جامعه آنها هنوز پذيراي آن نبود، نمی توانستند شریعت خود را به خوبي تبيين نمايند؛ از اين رو تبيين، تفسير و تكميل شريعت خود را به وصي خود ميسپردند.

**3.** اكمال دين نيز در گرو تعيين وصي است؛ اگر نبوت هر پیامبری نيازمند يك وصي است، دين الاهي نيز پس از ارسال شريعت، نيازمند يك وصي است تا بتواند علاوه بر تفسير شريعتِ آن نبي و كمك به او در انجام رسالت، در مرحله تكميل دين الاهي - كه گاه فراتر از محدوده شريعت است - عمل نمايد.

**4.** دين خاتم و اكمل، وصي خاتم و اكمل ميطلبد. همه انبيا دارای اوصیایی بوده اند که در اكمال نبوت و دين ایشان، ایفای نقش کرده اند؛ اما چون انبياي سابق، شريعت محدودتري داشتند، حد و مرز وصايت آنها نيز محدود ميشد. پس از اینکه دين خدا و شريعت الاهي با رسالت نبي اكرم(ص) كامل و تمام حد و مرز آن روشن شد، نيازمند یک وصي است كه خود كاملترين، برترين، صاحب همه علوم و منصوب از جانب خداوند باشد؛ چه اینکه در غیر این صورت نقض غرض در هدايت مردم لازم ميآيد. از اين رو ما معتقديم كاملترين دين و شريعت، نيازمند كاملترين وصي است.

**5.** بحث انگيزترين مسأله در زمان رسول الله(ص) از بعثت تا رحلت ايشان، مسأله جانشيني بود كه به امر خداوند حكيم از نخستین روز اعلام نبوت خويش (دعوت عشیره خود) (شعراء، 214) تا آخرين لحظه (حديث لوح و قلم) همواره دل نگران و متوجه آن بود. او اوج اين دعوت، غدير است که در آن بدون هيچ ترديد، علي(ع) به عنوان وصي، جانشين، مبين، مفسر، مكمل و حجت خدا پس از رسول او معرفی شد و چون نبي اكرم(ص) آخرين نبي است، طبيعتاً علي(ع) نيز وصي است نه نبي و پس از او فرزندانش وظيفه مرجعيت ديني و زعامت سياسي را برعهده دارند.

درنتيجه دين خداوند كه از آدم شروع و با خاتم كامل شد و داراي كاملترين نبي (محمد(ص)) وكاملترين شريعت (اسلام) است، نيازمند كاملترين وصي نيز ميباشد، كه بايد تا قيامت رسميت داشته باشد در غیر این صورت نقض غرض در هدايت بشر است. اين وصي را پیامبر اسلام(ص) به امر خداوندِ حكيم تعیین کرد و وصي اكمل براي دين اكمل منصوب شد و غدير، تجليگاه تحقق اين آرمان بلند است... . والحمدلله رب العالمين

**پی نوشت ها**

1- برای آگاهی بیشتر از این داستان بنگرید به: قطب الدین راوندی، قصص الانبیاء؛ محمد محمدی اشتهاردی، قصه های قرآن؛ عیاشی، تفسیر عیاشی؛ ابوجعفر طبرسی، مجمع البیان؛ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 11.

 2- براي آگاهي بيشتر از داستان حضرت ابراهيم(ع) بنگرید به: كتاب مقدس (سفر پيدايش، ابواب 12 - 24)؛ قرآن کریم (سورههاي ابراهيم، انبيا، صافات و...).

3- البته در منابع اسلامی نیز گاه اسحاق را گزینه ذبح ابراهیم می دانند؛ اما مشهور می گویند: او اسماعیل بوده است؛ البته ممکن است اعتقاد نخست، از اسرائیلیات باشد. برای آگاهی بیشتر به تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات پیشگفته مراجعه فرمایید.

 4- البته تورات، آن را قصر دختر فرعون می داند.

5- براي آشنايي بيشتر بنگرید به: كتاب مقدس (سفر خروج، باب 2 به بعد تا پايان سفر تثنيه)؛ قرآن كريم (سورههاي بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، طه، انبيا، قصص، نمل و...) و تفاسير این آيات.

6- الان نيز كليساي واتيكان، خود را از ساير كليساها برتر ميداند؛ چون قبر شمعون، وصي عيسي در آنجاست و آنان خود را وصي شمعون ميدانند

7- براي اطلاعات بيشتر بنگرید به: تفاسير عياشی، قمي و... ذيل آيات مذکور؛ قطب الدین راوندی، قصص الانبياء؛ محمدبن بابویه قمی (صدوق)، كمال الدين و تمام النعمۀ و عيون اخبار الرضا(ع)؛ نعماني، الغيبۀ، محمدحسن طوسي الغيبۀ

8- براي آگاهي بيشتر از وقايع صدر نخست مسيحيت، بنگرید به: كتاب مقدس (اناجيل اربعه)؛ جان بایرناس، تاريخ جامع اديان؛ جمعي از نويسندگان، جهان مذهبي؛ هانس كونگ، تاريخ كليساي كاتوليك؛ عبدالرحيم سليماني اردستاني، مسيحيت؛ و... .

9- براي اطلاع بیشتر از وقايع صدر اسلام و بحث جانشيني امام علي(ع)، بنگرید به: عزالدين ابن اثير، تاريخ كامل؛ محمدبن اسحاق، سيره ابن اسحاق؛ ابوجعفر محمدبن بابویه قمی (صدوق)، عيون اخبار الرضا؛ محمدبن شعبه حراني، تحف العقول عن آلالرسول؛ ابوجعفر محمدبن شهرآشوب، مناقب آل ابيطالب؛ ابنهشام، السيرة النبوية ؛ محمدبن نعمان (مفید)، الارشاد؛ احمدبن اسحاق یعقوبی، تاريخ يعقوبي.

10- امام علي(ع) بارها از زایل شدن حقش و همچنین صبر و سكوت خود به دلیل حفظ اسلام خبر داد.

خطبه2: ...وَ فِيهِمُ الوَصِيّةُ و الوِرَاثَةُ...؛

خطبه 3: ...فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذيً وَ فِي الْحَلْقِ شَجاً...وَ لولا حضُورُ الحاضِر...وَ ما أخَذَاللهُ عَليَ العُلماء...لَاَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَليَ غَارِبِهَا..؛.

خطبه 6: ...فَوَالله مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتأثِراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ نَبِيَّهُ...؛

 خطبه 67: ...لَو كانتِ الاِمَامةُ (اَلاِمارَة) فِيهِم لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ... و...

منابع

1. قرآن

2. نهج‌البلاغه

3. کتاب مقدس

4. ابان، ابا، 1358، قوم من؛ تاريخ بني‌اسرائيل، ترجمه نعمت‌الله شكيب اصفهاني، تهران، كتابفروشي يهودا بروخيم و پسران.

5. ابن‌اسحاق، محمد، 1368، سيره ابن‌اسحاق (السير و المغازي)، تهران، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامي

6. ابن‌اثير، عزالدين، 1374، تاريخ كامل، ترجمه حسين روحاني، تهران، اساطير.

 7. ابن‌بابويه قمی(صدوق)، ابوجعفر محمدبن علی، 1384، كمال الدين و تمام النعمة